

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کشور ایران در تصور غربیها پایگاهی حیاتی، آن هم در مرز شوروی و در قلب جهان اسلام به حساب می‌آمد و از دیدگاه مسلمانها کشوری اسلامی و اصیل به شمار می‌رفت که «شاه» سر سپرده غرب و هم‌پیمان اسرائیل بر آن حکومت می‌کرد و برای خوش خدمتی به اربابانش، کشورش را در بست در اختیار و خدمت آنان قرار داده بود.

علاوه بر آنچه که در تصور دیگران بود، در ذهن یک فرد شیعه مانند من، کشوری بود که در آن مرقد مطهر امام رضا، علیه‌السلام، و حوزه علمیه قم وجود داشت، کشوری دارای تاریخی اصیل و ریشه‌دار در تشیع و علما و اندیشمندان شیعه و تالیفات گرانبها، زمانی که به روایات وارده در خصوص مدح و ستایش ایرانیان بر می‌خوریم و آنها را بررسی می‌کنیم، به یکدیگر می‌گوییم: این روایات مانند روایت‌هایی است که مدح و ستایش و یا مذمت اهل یمن، و یا بنی خزاعه را می‌نماید. از این رو هر روایتی که مدح و ستایش و یا مذمت گروهها و قبیله‌ها و بعضی کشورها را در بر دارد، نمی‌تواند بدون اشکال باشد. گرچه این روایات صحیح و درست می‌باشند، اما مربوط به تاریخ گذشته و احوال مختلف ملت‌های صدر اسلام و قرن‌های اولیه آن است.

این طرز فکر رایج بین ما بود، که امت اسلامی در حالتی جاهلانه، فرمانبردار سلطه کفر جهانی و نوکران اوست، در بین ملت‌ها هیچ یک بر دیگری برتری ندارد و چه بسا همین ایرانیان مورد بحث، بدتر از سایر ملت‌ها بوده‌اند، به دلیل اینکه آنان طرفداران تمدنی کفر آمیز و برتری جویی‌های ملی و نژادی بوده‌اند که سر سپردگانی چون شاه و اربابان غربی‌اش برای ایجاد چنین تز و طرز فکری و تربیت مردم ایران، بر همین روش پافشاری می‌کردند.

... تا اینکه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، مسلمانان را در سطح جهان غافلگیر کرد و قلب‌های غمگین آنان را چنان از خوشحالی و شادی سرشار نمود که در قرن‌های گذشته بی‌سابقه بود، بلکه بالاتر، آنان تصور چنین پیروزی را نداشتند. این سرور و خوشحالی همه کشورها و ملت‌های مسلمان را در بر گرفت، از جمله مظاهر خوشحالی مردم، این بود که همه‌جا صحبت از فضل و برتری ایرانیان و طرفداران سلمان فارسی بود، بطور مثال، یکی از صدها عنوانی که در غرب و شرق جهان

اسلام منتشر و پخش شد، عنوان و تیتراژ مجله تونسی «شناخت» بود که در آن آمده بود: «پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، ایرانیان را جهت رهبری امت اسلامی برمی‌گزیند» این نوشته‌ها، خاطرات ما را درباره ایرانیان تجدید کرد و دریافتیم روایاتی که از پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، درباره آنان وارد شده است تنها مربوط به تاریخ گذشته آنها نبوده، بلکه ارتباط به آینده نیز دارد... ما با مراجعه به منابع و تفسیر و بررسی روایات مربوط به ایرانیان، به این نتیجه رسیدیم که این روایات و اخبار بیش از آنکه مربوط به گذشته باشد، مربوط به آینده است و جالب اینکه اینگونه روایات در منابع حدیث اهل سنت بیشتر از شیعه وجود دارد.

چه می‌توان کرد، زمانی که در روایات مربوط به حضرت مهدی، علیه‌السلام، و زمینه سازی حکومت آن بزرگوار، ایرانیان و یمینها دارای سهم بسزایی بوده و کسانی هستند که به مقام ایجاد زمینه مناسب برای ظهور آن حضرت و شرکت در نهضت وی نائل می‌شوند... و همچنین افراد شایسته‌ای از مصر و مؤمنانی حقیقی از شام و گروههایی از عراق... نیز از این فیض بهره‌مند می‌شوند و همینطور سایر دوستداران آن حضرت که در گوشه و کنار جهان اسلام پراکنده هستند، از این موهبت برخوردار می‌شوند، بلکه آنان از یاران ویژه و وزرا و مشاورین آن حضرت، ارواحنفا، می‌باشند. ما اینک، روایاتی را که پیرامون ایرانیان بطور عموم وارد شده است مورد بررسی قرار داده و سپس به نقش آنان در زمان ظهور می‌پردازیم.

آیات و اخبار در ستایش ایرانیان

روایاتی که درباره ایرانیان پیرامون آیاتی که تفسیر به ایرانیان شده وارد گردیده است، تحت این نه عنوان است:

الف. طرفداران سلمان فارسی ب. اهل مشرق زمین ج. اهل خراسان د. یاران درفشهای سیاه ه. فارسیان و. سرخ رویان ز. فرزندان سرخ‌رویان ح. اهل قلم ط. اهل طالقان.

البته خواهید دید که غالباً مراد از این عناوین یکی است، اخبار دیگری نیز وجود دارد که با عبارتهای دیگری از آنان یاد کرده است.

۱. در تفسیر قول خدای سبحان:

«ها انتم هولاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فمنکم من یبخل و من یبخل فانما یبخل عن نفسه والله الغنی وانتم الفقراء و

ان تتولوا بستمبدل قوما غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم». (۱)

اینک شما کسانی هستید که فراخوانده می‌شوید تا در راه خدا انفاق کنید، برخی از شما در انفاق بخل می‌ورزد و کسی که بخل می‌کند و خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمندید و اگر روگردان شوید خداوند گروهی را غیر از شما جایگزینتان می‌نماید و آنان مثل شما نیستند.

صاحب کشف نقل کرده که از پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، درباره کلمه «قوم» که در آیه شریفه آمده است سؤال شد. سلمان فارسی نزدیک پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، نشسته بود آن حضرت با دست مبارک خود به ران پای سلمان زد و فرمود: «به خدایی که جان من در دست و قدرت اوست، اگر ایمان به کهکشانشا بستی داشته باشد مردانی از فارس به آن دست می‌یابند.» (۲)

به نقل صاحب «مجمع‌البیان» از امام باقر، علیه‌السلام، روایت شده که فرمود:

«ای اعراب، اگر روی برگردانید، خداوند گروه دیگری را جایگزین شما می‌گرداند یعنی ایرانیان»

و صاحب «المیزان» آورده که «درالمنثور» روایتی را عبدالرزاق و عبد بن حمید و ترمذی و ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی در کتاب «اوسط» و بیهقی در کتاب «دلایل»... از ابوهریره نقل کرده است که وی گفت: پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، این آیه را «و ان تتولوا يستبدل قوما غيركم، ثم لا يكونوا امثالكم» قرائت فرمود، عرض کردند یا رسول‌الله! اینها چه کسانی هستند که اگر ما رویگردان شویم جایگزین ما می‌شوند؟ پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، با دست مبارک به شانه سلمان فارسی زد و سپس فرمود:

«او و طرفداران او، به خدایی که جانم در دست قدرت اوست اگر ایمان بستگی به کهکشانشا داشته باشد مردانی از فارس (ایرانیان) به آن دست می‌یابند.» (۳)

مانند این روایت به طرق دیگری از ابوهریره و همچنین از ابن مردویه از جابر بن عبدالله نقل شده است.

در این روایت دو معنا که همه بر آن اتفاق دارند، وجود دارد که عبارتند از:

۱. ایرانیان (فارس) خط و جناح دومی بعد از اعراب، برای به‌دوش کشیدن پرچم اسلام می‌باشند.

۲. آنان به ایمان دست می‌یابند هرچند از آنان دور و دسترسی به آن دشوار باشد.

چنانکه در همین روایت سه مطلب قابل بحث است: اولاً: اینکه خداوند متعال اعراب را تهدید به جایگزینی ایرانیان نموده

است، آیا مخصوص زمان نزول آیه در زمان پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، است و یا اینکه مربوط به همه نسلهاست، بگونه‌ای که

دارای این معنی باشد: اگر شما (اعراب) از اسلام رویگردان شوید در هر نسلی که باشد ایرانیان (فرس) را جایگزین شما می‌گرداند؟

ظاهر معنی این است که به حکم قاعده «مورد، مخصص نمی‌باشد» این نکته در همه نسلهای بعدی نیز استمرار دارد و آیات مبارکه قرآن در هر طبقه و نسلی، نقش خورشید و ماه را دارند (یعنی در نورافشانی یکسان‌اند) چه اینکه این مطلب در روایات آمده و مفسران نیز بر آن اتفاق نظر دارند.

ثانیا: حدیث شریف می‌گوید مردانی از فارس به ایمان دست‌خواهند یافت نه همه آنان، بدیهی است که این خود، ستایشی است نسبت به افراد نابغه‌ای از بین آنها نه جمیع آنها.

اما ظاهر آیه شریف و روایت این است که هر دو، بطور عام ستایش از «فرس» می‌نمایند، چون در میان آنان کسانی هستند که به درجه دستیابی به ایمان و یا علم می‌رسند. بویژه با ملاحظه اینکه صحبت از گروهی است که بعد از اعراب حامل آیین اسلام هستند، بنابراین مدح و ستایشی که برای آنان به شمار آمده بدین جهت است که آنها زمینه مناسبی برای به وجود آمدن نوابغ خود می‌باشند و از آنان اطاعت و پیروی می‌کنند.

ثالثا: آیا تاکنون رویگردانی اعراب از اسلام و جایگزین شدن «فرس» به جای آنان صورت گرفته است یا خیر؟

جواب: بر اهل دانش و علم، پوشیده نیست که مسلمانان امروز، اعم از عرب و غیر عرب از اسلام واقعی اعراض نموده و رویگردان شده‌اند. بدین ترتیب متأسفانه فعل شرط، در آیه شریفه «ان تتولوا؛ اگر رویگردان شوید» تحقق یافته و تنها جواب شرط، یعنی جایگزین شدن فرس به جای آنان باقی مانده است، در این زمینه هم با دقتی منصفانه می‌توان گفت که وعده الهی، در آستانه تحقق است.

بلکه، روایت بعدی که در تفسیر «نورالثقلین» آمده است دلالت دارد که این جایگزینی، در زمان بنی‌امیه حاصل شده است، چون زمانی که عربها متوجه مراکز و مناصب و مال‌اندوزی شدند، فرس (ایرانیان) به کسب علوم اسلامی روی آورده و از آنان سبقت گرفتند. از امام صادق، علیه‌السلام، منقول است که فرمود:

«قد والله ابدل خیرا منهم، الموالی». سوگند به خدا که بهتر از آنها را جایگزین فرمود، یعنی عجم را.

گرچه تعبیر به «موالی» در آن روز شامل غیر فرس (ایرانیان) یعنی ترکان و رومیها که اسلام آورده بودند نیز می‌شده است، اما آنچه مسلم است «فرس» به عنوان مرکز ثقل، اکثریت آنان را تشکیل می‌داده‌اند. بویژه با توجه به شناخت امام صادق، علیه‌السلام، نسبت به تفسیری که پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، از آیه شریفه درباره «فرس» فرموده است.



باشند نائل خواهند شد و از طرفی رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در تفسیر هر دو آیه عمداً، عین گفته خود را تکرار می‌کنند و زدن آن حضرت بر شانه سلمان فارسی، دلیل روشنی بر این مدعی است.

پی نوشتها:

۱. سوره محمد (۴۷)، آیه ۳۸.

۲. الزمخشری، جارالله محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۳۳۱.

۳. الطباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۰.

۴. سوره جمعه (۶۲)، آیات ۲-۳.

۳. در تفسیر کلام خدای بزرگ: وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علوا کبیرا. فاذا جاء وعدا لهما بعثنا علیکم عبادا لنا ولی باس شدید فجاسواخلال الدیار وکان وعدا مفعولا. (۱)

به بنی اسرائیل اعلام نمودیم در کتاب، «تورات» که دوبار در زمین فساد و سرکشی بزرگی خواهید کرد، پس چون وعده یکی از آنها (فساد) برسد. بندگان از خود را که دارای قوت و نیرومندی شگرفی هستند به طرف شامی فرستیم تا در همه جا جستجو کنند و این وعده‌ای انجام شده است.

در تفسیر «نورالثقلین» از «روضه کافی» درباره تفسیر آیه شریفه «بعثنا علیکم عبادا لنا ولی باس شدید» از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است که فرمود:

آنان کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی قبل از ظهور قائم، علیه السلام، آنها را برمی‌انگیزد و آنان دشمنی از آل پیامبر، صلی الله علیه و آله، را فرامی‌خوانند مگر اینکه او را به قتل می‌رسانند.

و «عیاشی» در تفسیر خود از امام باقر، علیه السلام، روایت کرده که حضرت آیه شریفه «بعثنا علیکم عبادا لنا ولی باس شدید» را قرائت می‌کردند، سپس فرمودند:

او قائم، علیه السلام، و یاران اویند که دارای قوت و نیروی زیادی باشند.

و در «بحار الانوار» روایت شده که روزی امام صادق، علیه السلام، آیه شریفه فوق را قرائت کردند؛ در این هنگام یاران آن

حضرت از ایشان پرسیدند: «فدایت شویم اینها چه کسانی هستند؟» آن حضرت در پاسخ سه مرتبه فرمودند: «به خدا سوگند آنان

اهل قم هستند» (۲)

بررسی روایات: اما روایاتی که از طریق شیعه و سنی در ستایش ایرانیان و نقش آنان در به دوش کشیدن درفش هدایت اسلام وارد شده، بسیار است، از آن جمله‌اند:

۱. روایت «مبارزه با اعراب، برای بازگشت به اسلام»

«ابن ابی‌الحدید» معتزلی در شرح نهج‌البلاغه نقل کرده است که:

روزی اشعث بن قیس نزد امیرمؤمنان، علیه‌السلام، آمد و از میان صفوف جماعت گذشت تا خود را به نزدیکی حضرت رساند، بعد رو به آن بزرگوار کرده و گفت: ای امیرمؤمنان این سرخ‌روی (ایرانیان) که اطراف شما را گرفته و نزدیک شما نشستند بر ما چیره شده‌اند. در این لحظه که حضرت کاملاً سکوت فرموده و سر رابه زیر افکنده و با پای خود آرام به منبر می‌کوبید (یعنی اشعث چه گفتی) ناگهان «صعصعۃ بن صوحان»، یکی از یاران باوفای حضرت، گفت: ما را با اشعث چه کار؟ امروز امیرمؤمنان، علیه‌السلام، درباره اعراب مطلبی را می‌فرماید که همیشه بر سر زبانها خواهد ماند و فراموش نمی‌گردد، سپس حضرت پس از درنگی اندک، سر را بالا گرفته و فرمود: کدام یک از این شکم‌پرستان بی‌شخصیت مرا معذور می‌دارد و حکم به انصاف می‌کند، که برخی از آنها مانند الاغ در رختخواب خود می‌غلند و دیگران را از پند آموختن محروم می‌سازد! آیا مرا امر می‌کنی آنان (ایرانیان) را طرد کنم؟ هرگز طرد نخواهم کرد. چون در این صورت از زمره جاهلان خواهم بود. اما سوگند به خدایی که دانه را شکافت و بندگانش را آفرید حتماً شما را برای برگشت مجدد به آیین تان سرکوب می‌کنند همانگونه که شما آنان (ایرانیان) را در آغاز، برای پذیرش این آیین سرکوب نمودید. (۳)

اشعث ابن قیس رئیس قبیله بزرگ «کنده»، از سران منافقین و از جمله کسانی بوده که در قتل امیرمؤمنان، علیه‌السلام، شرکت داشت و دختر او «جعه» نیز همسر امام مجتبی، علیه‌السلام، بود که آن حضرت را بوسیله زهر مسموم نمود و پسرش «محمد بن اشعث» از جمله افرادی بوده که در به شهادت رساندن سیدالشهدا حضرت حسین بن علی، علیه‌السلام، سهیم بوده است.

به گفته روایت، اشعث در صف آخر نمازگزاران آنگونه که آداب مسلمانهاست ننشست، بلکه صفها را شکافت و گردنهای نمازگزاران را این طرف و آن طرف زد تا در صفا اول نماز بگزارد، همینکه به قسمت جلو رسید گروه انبوهی از ایرانیان را دید که اطراف منبر امیرمؤمنان، علیه‌السلام، گرد آمده‌اند. اشعث با قطع کردن خطبه و سخنرانی حضرت، با صدای بلند، آن بزرگوار را مخاطب ساخت: ای امیر مؤمنان! این سرخ‌رویان بر ما چیره شده‌اند. البته سر اینکه تعبیر به سرخ‌روی کرده این است که عربها رنگ سبز را اگر زیاد باشد سیاه می‌گویند به همین جهت در اثر سرسبزی و بسیاری نخل خرما در عراق، آن کشور را

«ارض سواد» یعنی سرزمین سیاه می‌نامند. از این رو از سفید نیز تعبیر به سرخ می‌کنند. بدین جهت عجم (ایرانیان) را چون سفیدپوست هستند، سرخ‌رویان و یافرنندان سرخ‌رویان می‌گویند.

اما اینکه امیرمؤمنان، علیه‌السلام، مکرر با پای مبارکش به منبر زد، شاید به این خاطر بود که می‌خواستند با این کار خود به اشعث بگویند: تو چه می‌گویی؟ در واقع می‌خواستند با سکوت خود پاسخ او را بدهند.

اما «صعصعۀ بن صوحان عبدی» که از یاران برگزیده آن حضرت بود. اهمیت قضیه را درک کرد که منظور اشعث طرح خلافت مسلمانهاست که از ارزشهای دنیوی است و باید ویژه اعراب و امثال آنان باشد. و سزاوار نیست مسلمانهای جدید و سفیدپوست (ایرانیان) اطراف حضرت جمع شده باشند و از اشعث به آن بزرگوار نزدیکتر باشند. وانگهی صعصعۀ عارف به آن

موازین اسلامی بود که امیرمؤمنان، علیه‌السلام، به آنها ملتزم است. با توجه به این شناخت صعصعۀ می‌دانست که جواب امام، علیه‌السلام، به اشعث کوبنده خواهد بود. از این رو صعصعۀ با جمله «ما را با اشعث چه کار؟» او را سرزنش کرد که چنین نعره عشیره‌ای و نژادپرستانه را بر ضد ایرانیان سرداد. که امام، علیه‌السلام، پس از سکوتی طولانی سرش را بالا گرفت اما نه

اینکه به اشعث نگاه کند و جوابش را بدهد بلکه از او روی گردانیده مسلمانان را مورد خطاب قرار داد که: چه کسی مرا معذوم می‌دارد؟ چه کسی به انصاف حکم می‌کند درباره من، از این افرادی شخصیت که یکی از آنان که نه دارای اندیشه است و نه هدف بلکه انسانی کودن و پرخواب و شهوتران است که با لولیدن در رختخواب از ناز و نعمت و پر خوری و شکمبارگی مانند حیوان، به بی‌شخصیتی و کسل بودن و تنبلی خود اکتفا نموده، بلکه دیگران را نیز از آموختن معارف دین محروم می‌کند و آنان را مورد طعنه قرار می‌دهد زیرا آنان (ایرانیان) قلبهایشان متوجه علم و اهل دانش بوده و اطراف امام و پیشوای خود و منبر وی گرد می‌آیند.

ای اشعث! آیا مرا امر می‌کنی که آنان را طرد کنم آنگونه که گروهی مرفه از طرفداران حضرت نوح، علیه‌السلام، چنین درخواستی را از او نمودند و بدو چنین گفتند: «افرادی که اطراف تو را گرفته و از تو پیروی می‌کنند جز اراذل و اوباش بی‌اندیشه‌ها نیستند»، بلکه ای اشعث! پاسخ من به تو همان پاسخ پیامبر خدا حضرت نوح، علیه‌السلام، به افراد پست و بی‌شخصیت قوم خودش می‌باشد که فرمود: «من آنان را طرد نخواهم کرد چون در این صورت از جمله جاهلان خواهم بود.» سپس مولای متقیان، علیه‌السلام - با سوگندهایی که پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، از آینده کسانی که اطراف منبر او حلقه زده بودند و طرفدارانش [خبر داده بود] - گفتار خود را به پایان برد مانند فقره‌ای از خطبه گذشته که فرمود:



سوگند به خدایی که دانه راشکافت و موجودات زنده را آفرید، البته آنان شما (اعراب) را برای اینکه به آیین اسلام برگردید سرکوب می‌کنند آنگونه که شما در اوایل، آنان (ایرانیان) را می‌زدید تا داخل در دین اسلام شوند.

این مطلب دلالت دارد که وعده الهی بزودی در بین اعراب محقق می‌شود و آنان از دین روبرمی‌گردانند و خداوند فرس (ایرانیان) را جایگزین آنها می‌نماید که مانند آنان عرب زبان نیستند... و دلالت دارد که پیروزی اسلام در این مرحله از ایران آغاز شده و به طرف قدس ادامه می‌یابد و مقدمه برای ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، است.

۲. روایت «شیران بی‌فرار»

این روایت را «احمد بن حنبل» از پیامبر، صلی الله علیه و آله، نقل کرده که آن حضرت فرمود:

نزدیک است که خداوند متعال، اطراف شما را از عجم پر نماید، آنان چون شیرانی هستند که اهل فرار نیستند طرفهای درگیر و دشمنان شمارا می‌کشند و از غنیمتهای شما استفاده نمی‌کنند. (۴)

این روایت را «ابونعیم» در کتاب خودش به چند طریق از «حذیفه» و «سمره بن جندب» و «عبدالله بن عمر» نقل کرده است، الا اینکه او به جای عبارت «از غنائم شما استفاده نمی‌کنند» استفاده می‌کند «آورده است. (۵)

۳. روایت «گوسفندان سیاه و سفید»

این روایت را نیز «حافظ ابونعیم» در کتاب خود به چند طریق از «ابوهریره» و از مردی از صحابه واز «نعمان بن بشیر» و «مطعم بن جبیر» و «ابوبکر» و «ابو یعلی» و «حذیفه یمانی» از پیامبر، صلی الله علیه و آله، نقل کرده است که عبارت حدیث، از حذیفه می‌باشد:

پیامبر، که درود و سلام خدا بر او باد، فرمود: امشب خواب دیدم گوسفندانی سیاه پشت سرم در حرکت اند، سپس گوسفندان سفیدی به آنها پیوستند، به طوری که دیگر گوسفندان سیاه را ندیدم، ابوبکر گفت: این گوسفندان سیاه اعراب هستند که از شما پیروی می‌کنند و گوسفندان سفید عجم هستند که از شما پیروی می‌کنند و آنقدر تعداد آنان زیاد می‌شود که عربها در بین آنها دیده نشده و به شمار نمی‌آیند، پیامبر، که درود و سلام خدا بر او باد، فرمود: درست است فرشته وحی هم چنین تعبیر کرده است.

(۶) در روایات ابو نعیم عبارات گوناگونی است که تعبیر ابوبکر در آنها نیست و در برخی از آن روایات آمده است که

پیامبر، صلی الله علیه و آله، در خواب دید که گوسفندان سیاهی را آب می‌دهد که گوسفندان سفید بسیاری نیز به طرف ایشان روی آوردند... تا آخر.

۴. روایت «ایرانیان، طرفداران اهل بیت»

حافظ ابونعیم این روایت را در کتاب یاد شده از «ابن عباس» نقل کرده و گفته است: نزد پیامبر، صلی الله علیه و سلم، صحبت از فارس‌ها به میان آمد، حضرت فرمود: فارس‌ها (ایرانیان) طرفداران و دوستداران ما اهل بیت هستند. (۷)

۵. روایت «عجم، مورد اعتماد پیامبر»

این روایت را نیز ابونعیم در کتاب خویش از «ابوهریره» روایت کرده که گفت:

نزد پیامبر، صلی الله علیه و سلم، سخن از موالی و عجم‌ها به میان آمد، حضرت فرمود: سوگند به خدا من بیش از شما (و یا بیشتر از بعضی از شما) به آنها اعتماد دارم. (۸)

قریب به همین مضمون را «ترمذی» در کتاب خود آورده است (۹)، البته لفظ عجم‌ها در اینجا اعم از عجم (ایرانی) است و شامل غیر عرب از عجم، مانند ترکان و غیر آنها نیز می‌شود.

۶. روایت «آیا مردم، کسانی جز فارسیان و رومیان اند؟»

ابونعیم در کتاب خود، این روایت را از ابوهریره نقل کرده که پیامبر، صلی الله علیه و سلم، فرمود:

امت من آنچه را که امتهای گذشته و نسلهای قبل از آنان گرفته‌اند و جب به‌وجب و متر به متر خواهند گرفت. گفته شد: یا

رسول الله همانگونه که فارس و روم انجام دادند؟ حضرت فرمود: مردم کدامند غیر از فارسها و رومیان؟ (۱۰)

این روایت، به حقیقتی از تاریخ تمدن اشاره دارد و آن اینکه فرس (عجم) و رومیان یعنی غربی‌ها مرکز ثقل تمدن بشریت را در

تاریخ تشکیل می‌دهند و ما در زمان خود، شاهدیم که هیچ ملتی مانند فرس (ایرانیان) بر سر تمدن، طرف درگیر، با غریبها

نیست.

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۴-۷.

۲. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۸۴.

۴. ابن حنبل، احمد، مسند، ج ۵، ص ۱۱.

۵. ابو نعیم الاصفهانی، احمد بن عبدالله، ذکر اخبار اصبهان، ص ۱۳.

۶. همان، ص ۸-۱۰.

کلیه منابع روایی شیعه و سنی، پیرامون حضرت مهدی، علیه السلام، اتفاق نظر دارند که آن بزرگوار بعد از نهضتی مقدماتی

که برایش به وجود می‌آید، ظهور می‌کند... و یاران درفشهای سیاه، ایرانی‌اند که زمینه‌ساز حکومت آن حضرت و آماده‌کننده

مقدمات فرمانروایی وی می‌شوند. در این روایات، اتفاق است که دو شخصیت وعده داده شده، سید خراسانی و یا هاشمی خراسانی و یاور او شعیب بن صالح هر دو ایرانی هستند... تا پایان روایاتی که مربوط به آنان در منابع شیعه و سنی آمده است. اما منابع حدیث شیعه علاوه بر ایرانیان، افراد دیگری را به عنوان زمینه سازان ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام، به نام یمنیها ذکر نموده است، چنانکه روایات بی‌شماری در منابع شیعه وجود دارد که بطور عموم دلالت دارد که قبل از ظهور آن حضرت، حکومت و یا نیرو و یا نهضتی مبارز و انتقام گیرنده برپا خواهد شد... مانند این روایتی که می‌گوید: «او می‌آید و برای خداوند، شمشیری است از نیام کشیده شده» البته اگر چنین روایتی وجود داشته باشد. چه اینکه صاحب کتاب «یوم الخلاص» آن را با ذکر پنج منبع نقل کرده است که من این روایت را در این منابع نیافتم، همچنین موارد متعدد دیگری که برای آنها هم منابعی را ذکر نموده است! خداوند به ما دقت و امانت در نقل روایات را عنایت فرماید... و مانند روایت ابان بن تغلب از امام صادق، علیه‌السلام، که گفت شنیدم، حضرت می‌فرمود:

هنگامیکه درفش حق برافراشته می‌گردد شرقیها و غربیها آن را لعن و نفرین می‌کنند! آیا می‌دانی برای چه؟ عرض کردم خیر. حضرت فرمود: برای آنچه را که مردم با آن روبرو می‌شوند از اهل بیت و فرزندان آن حضرت پیش از ظهور وی. (۱) این روایت دلالت دارد که اهل بیت آن حضرت، از بنی هاشم‌اند و پیروان وی، غرب و شرق را خشمگین و ناراحت کرده‌اند، آنها (دشمنان) زمانیکه با نهضت ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام، روبرو می‌شوند برای آنان مصیبتی بس بزرگ است که در اثر آن اعصابشان را از دست می‌دهند و روایتی که قبلا از روضه کافی در تفسیر آیه شریفه «بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید» از امام صادق، علیه‌السلام، نقل شد حضرت فرمودند:

گروهی را که خداوند پیش از ظهور قائم برمی‌انگیزد، هیچ دشمنی را از آل پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، فرا نمی‌خوانند مگر اینکه او را به قتل می‌رسانند.

و سایر روایاتی که دلالت دارد، مهیا شدن مقدمه و زمینه برای ظهور آن حضرت، با نیروی نظامی و تبلیغاتی جهانی است و چنانکه در برخی روایات آمده است به گونه‌ای است که «نام او سر زبانهاست».

بنابراین، روایات مربوط به مقدمات ظهور، به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف - روایات مربوط به روی کار آمدن یاران درفشهای سیاه که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند.

ب - روایات مربوط به حکومت‌یمنی که فقط در منابع شیعه وارد شده است، البته شبیه این روایات، احادیثی در برخی از منابع اهل سنت مبنی بر ظاهر شدن یمنی پس از ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام.

ج - روایاتی که حاکی از ظاهر شدن و روی کار آمدن زمینه سازان ظهور آن بزرگوار است، بی آنکه آنها را مشخص نماید... اما بزودی متوجه خواهید شد که این روایات بطور عموم دلالت بر یاران ایرانی و یمنی آن حضرت دارد که زمینه ساز حکومت وی هستند.

اما روایات، زمان روی کار آمدن حکومت‌یمنیها را مشخص نموده است که در همان سال ظهور حضرت و همزمان با خروج سفیانی از سرزمین شام و یا نزدیک خروج سفیانی که دشمن و مخالف حضرت است، می‌باشد.

اما حکومت زمینه سازان ایرانی، به دو مرحله مشخص تقسیم می‌شود:

مرحله اول، آغاز نهضت آنان به وسیله مردی از قم، کسی که حرکتش سرآغاز امر ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام، است، چه اینکه روایات گویای این است که «آغاز نهضت آن حضرت از ناحیه مشرق زمین است».

مرحله دوم، ظاهر شدن دو شخصیت مورد نظر، در بین آنان به نام سید خراسانی و فرمانده نیروهای آن حضرت و جوان گندمگونی که نام وی در روایات، شعیب بن صالح ضبط شده است.

چنانکه می‌توان، نقش ایرانیان زمینه ساز را با توجه به پیشامدها و حوادثی که ذکر آنها در اخبار آمده است نیز، به چهار مرحله تقسیم نمود:

مرحله اول: از آغاز نهضت توسط مردی از قم تا ورودشان در جنگ.

مرحله دوم: داخل شدن در جنگی طولانی، تا اینکه خواسته‌های خویش را بر دشمن تحمیل کنند.

مرحله سوم: رد کردن خواسته‌های نخستین خود که اعلام کرده بودند و به پا داشتن قیام همه جانبه آنان.

مرحله چهارم: سپردن پرچم اسلام به دست توانای حضرت مهدی، علیه‌السلام، و شرکت جستن آنها در نهضت مقدس آن حضرت.

در برخی از روایات، آمده است که ظاهر شدن خراسانی و شعیب در اثنای جنگ ایرانیان به وقوع می‌پیوندد، به گونه‌ای که آنها با توجه به طولانی شدن نبردشان با دشمن، خودشان سید خراسانی را به عنوان سرپرستی امور اجتماعی و سیاسی خود برمی‌گزینند گرچه وی از پذیرفتن این منصب خرسند نیست، اما آنها او را سرپرست خود قرار می‌دهند، سپس سید خراسانی، شعیب بن صالح را به فرماندهی نیروهای مسلح خویش برمی‌گزیند.

در تعدادی از روایات، زمان آخرین مرحله زمینه سازی آنان که متصل به ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، است مشخص گردیده که شش سال خواهد بود. این برهه، مرحله شعیب و خراسانی است، از محمد بن حنفیه نقل شده است که فرمود:

درفشهای سیاهی از بنی عباس و پس از آن درفشهای سیاه دیگری از خراسان خروج می کنند که حاملان آنها کلاه سیاه و لباس سفید بر تن دارند، پیشاپیش آنان مردی است که وی را صالح بن شعیب و یا شعیب بن صالح می نامند او از قبیله بنی یمنم است آنان نیروهای سفیانی را شکست داده و در بیت المقدس فرود می آیند تا مقدمه حکومت حضرت مهدی، علیه السلام، را فراهم آورند، تعداد سیصد تن دیگر از شام به او می پیوندند، فاصله خروج او تا تقدیم زمام امور به حضرت مهدی، علیه السلام، هفتاد و دو ماه می باشد. (۲)

در مقابل این احادیث، روایات دیگر است که می گوید، ظاهر شدن خراسانی و شعیب، مقارن و همزمان، ظاهر شدن یمنی و سفیانی است از امام صادق، علیه السلام، روایت شده است که فرمود:

خروج خراسانی و سفیانی و یمنی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع می شود، درفش یمنی در بین این پرچمها از همه هدایت گر است، زیرا وی مردم را به حق دعوت می کند. (۳)

و از امام باقر، علیه السلام، منقول است که فرمود:

خروج سفیانی و یمنی در یک سال و یک ماه و یک روز است مانند نظم و ترتیب دانه های تسبیح که یکی بعد از دیگری است. جنگ از هر طرف روی می آورد. وای بر کسانی که در مقابل آنان بایستند در میان آن درفشها، پرچم یمنی هدایت گتر است، آن درفش حق است و شما را به سوی صاحبان (مهدی، علیه السلام) دعوت می کند. (۴)

ظاهراً، مراد از خروج این سه نفر به ترتیب، مانند دانه های تسبیح، با اینکه در یک روز واقع می شود این است که انگیزه های خروج آنها با یکدیگر ارتباط سیاسی دارد. البته آغاز خروج آنان در یک روز است، اما ترتیب جنبش آنان و استحکام امورشان مانند مهره های تسبیح، یکی پس از دیگری واقع می شود.

به علاوه روایت هفتاد و دو ماه اگرچه قابل قبول است. چون به طرق زیادی از محمد بن حنفیه نقل شده است. روایات، گویای این است که وی دارای نوشته ای از پدر بزرگوارش حضرت علی، علیه السلام، بوده که حضرت آن را از گفتار پیامبر، صلی الله علیه و آله، نوشته بوده و در آن حوادث و پیشامدهای آینده بوده، بلکه بنا به گفته برخی از روایات، در آن نوشته، نام تمام فرمانروایان حاکم بر مسلمانها، تا روز قیامت ذکر شده بوده و آن را فرزندش ابو هاشم از وی به ارث برده و نام کسانی را که از عباسیان حکومت خواهند کرد به اطلاع آنان رسانده است... اما با این همه، آنچه در مساله خراسانی و شعیب بهتر به

نظر می‌رسد، روایاتی است که می‌گوید خروج خراسانی و شعیب همزمان خروج سفیانی و یمنی است، چون این روایات، منتسب به امامان، علیهم‌السلام، می‌باشد و سندش محکمتر است، بلکه در این روایات احادیث صحیح (۵) السندی نیز مانند روایت ابوبصیر از امام باقر، علیه‌السلام، وجود دارد.

در هر صورت، این مرحله از حکومت زمینه سازان دولت حضرت، چنانچه ما هم ترجیح دادیم، سال قبل از ظهور وی و یا احتمال اینکه شش سال باشد و در هر حال آخرین مرحله حکومت آنهاست، اما آنچه مشکل به نظر می‌رسد، شناخت مراحل دیگر دولت آنها قبل از آخرین مرحله آن است و اینکه فاصله بین آغاز حکومت آنان به واسطه مردی از قم و بین خروج سید خراسانی و شعیب چقدر است؟... این در حقیقت بخشی مفقود از سلسله روایات مربوط به ایرانیان است که من در روایات ندیدم چه اندازه بوده است.. آری در برخی از روایات، اشاره‌هایی در این زمینه وجود دارد که بعد از بیان مهم‌ترین روایات مربوط به حکومت آنان، خواهد آمد.

روایت: آغاز حکومت حضرت مهدی (عج)، از ایران

از جمله آن روایات، حدیثی است که صراحت دارد، آغاز نهضت حضرت مهدی، علیه‌السلام، از ناحیه مشرق خواهد بود از امیر مؤمنان، علیه‌السلام، نقل شده است که فرمود:

آغاز ظهور او از مشرق است، زمانیکه این امر پیش آمد، سفیانی خروج می‌کند. (۶)

و از طرفی آنچه که علما بر آن اتفاق دارند و در روایات به نحو تواتر (۷) وارد شده این است که ظهور

آن حضرت از مکه است، بنابراین باید مراد از گفته امیر مؤمنان، علیه‌السلام، که فرمود: «آغاز نهضت او از ناحیه مشرق است» یعنی آغاز و شروع نهضت وی از مشرق، یعنی ایران است. و همچنین دلالت دارد که آغاز نهضت آن حضرت، قبل از خروج سفیانی بوده و فاصله بین آغاز امر او و خروج سفیانی، مدتی نه کوتاه و نه طولانی است. زیرا در روایت، هضت حضرت بر خروج سفیانی، با «او» عطف شده است نه «فاء» و «ثم» که دلالت بر فاصله داشته باشد، بلکه می‌توان گفت این روایت، اشاره به نوعی ارتباط سببی بین آغاز امر زمینه‌سازی برای دولت حضرت مهدی، علیه‌السلام، از سرزمین ایران و بین خروج سفیانی دارد، توجه داشتید که جنبش سفیانی صرفاً واکنشی است جهت رویارویی با موج فزاینده نهضت اسلامی که زمینه‌ساز مقدمه قیام آن حضرت است.

روایت: امت پیامبر و حکومت مردی از اهل بیت

روایتی را که ابو بصیر از امام صادق، علیه‌السلام، نقل کرده نیز از جمله روایات در این زمینه است، حضرت فرمود:

ای ابو بصیر امت پیامبر، صلی الله علیه و آله، تا زمانیکه خاندان فلان بر مسند حکم هستند هیچگاه به گشایشی نخواهند رسید تا آنکه فرمانروایی آنان منقرض شود، با تمام شدن آن، خداوند آن را به مردی از اهل بیت ارزانی می‌دارد که روش او بر اساس تقوی و عمل وی هدایتگر مردم است. در مقام قضاوت و حکم بر مردم، اهل رشوه نیست. به خدا سوگند من او و نام او و پدرش را می‌دانم آنگاه، آن مرد تنومند و کوتاه اندام که دارای علامت خال بر صورت و دو نشانه دیگر بر پوست بدن دارد می‌آید، او پیشوایی عادل است که حافظ و نگاهبان آنچه که نزد او ودیعه گذاشته شده است می‌باشد، دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید آنگونه که بدکاران آن را پر از ظلم و جور کرده‌اند. (۸)

این روایت قابل توجهی است ولی متأسفانه بخش پایانی آن ناقص است، این روایت را صاحب بحار از کتاب «اقبال» سید بن طاوس نقل کرده است که صاحب اقبال در کتابش ص ۵۵۹ بیان داشته است که این روایت را در سال ۳۶۲ در کتاب «ملاحم» بطائنی دیده است و از آن کتاب این روایت را نقل کرده اما ناتمام، و در پایان گفتارش گفته است «سپس تمام روایت را نقل کرده است» حال آنکه کامل نقل نکرده است، بطائنی از یاران امام صادق، علیه السلام، بوده و نسخه کتاب وی نایاب است البته ممکن است در کتابهای خطی ناشناخته در اطراف و اکناف کشورهای اسلامی در کتابخانه‌ها وجود داشته باشد.

روایت دلالت دارد که سید بزرگواری از ذریه اهل بیت، علیهم السلام، پیش از ظهور حضرت قائم، علیه السلام، حکومت می‌کند و مقدمات دولت آن حضرت را فراهم می‌نماید، مردم را متوجه تقوا و پرهیزکاری می‌نماید و طبق احکام اسلام عمل می‌کند، وی اهل سازش و رشوه‌گیری نیست، این سید که ذکر آن در روایت آمده احتمال دارد مراد از او امام خمینی باشد. اما جمله خاندان فلان که امام فرمود: «تا زمانیکه خاندان فلان بر سر کار باشند» ملازمه ندارد که مراد از آنها بنی عباس باشند آنگونه که سید بن طاوس فهمیده است، همینطور در سایر روایاتی که امامان، علیهم السلام، در آنها تعبیر به فلان و آل فلان نموده‌اند، البته گاهی منظور امامان، علیهم السلام، از این تعبیر، بنی عباس و گاهی خاندانهایی است که قبل از ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، فرمانروایی می‌کنند، مثلاً روایات متعددی که بازگو کننده اختلاف بین خاندان فلان و آل فلان، از حکام حجاز است وجود دارد که آنان بر شخص فرمانروایی از خودشان اتفاق نظر پیدا نمی‌کنند و بین قبیله‌ها ایجاد اختلاف می‌شود، آنگاه حضرت مهدی، علیه السلام، ظهور می‌کند و مانند روایتی که از امیر مؤمنان علی، علیه السلام، روایت شده است که حضرت فرمود:

آیا خبر ندهم شما را به پایان سلطنت‌خاندان فلان؟ عرض کردیم آری ای امیر مؤمنان. فرمود: کشته شدن بی‌گناهی در سرزمین حرم از قبيله قريش، سوگند به خدایي که دانه را شکافت و موجودات را هستی بخشید بعد از پانزده شب دیگر، سلطنتی برایشان نخواهد بود. (۹)

و غیر از این روایت، روایات متعدد دیگری که اختلاف بین بنی‌فلان و یا به هلاکت رسیدن فرمانروای ظالمی از آنان را بیان کرده است و اینکه پس از آن سفیانی خروج خواهد کرد و یا ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام، به وقوع می‌پیوندد و یا اینکه بیانگر برخی از نشانه‌ها و پیشامدهای نزدیک ظهور آن حضرت است... بنابراین باید این روایت را به غیر بنی‌عباس تفسیر نمود زیرا صدها سال پیش، حکومت و فرمانروایی آنها سپری شده است.

بلکه روایاتی که بصراحت از بنی‌عباس نام برده است، حتما باید مورد بررسی و دقت قرار گیرد. چه اینکه این روایات از امامان، علیه‌السلام، با عبارت «فرزندان فلان» و «خاندان فلان» وارد شده است و شخص راوی آن را به لفظ بنی‌عباس روایت کرده به این اعتقاد که مراد از گفته امام، علیه‌السلام، از «فرزندان فلان»، بنی‌عباس می‌باشد. گاهی در روایات ظهور، تفسیر به بنی‌عباس صحیح است زیرا مراد از ذکر نام آنها، روش آنان است که در نقطه مقابل امامان، علیه‌السلام، بوده است، نه اینکه مراد شخص آنها و فرزندان و یا ذریه آنان باشد... البته بندرت نیاز به چنین تفسیری پیدا می‌کنیم زیرا در اغلب روایات تعبیر به فرزندان و خاندان فلان شده است.

به هر حال، منظور از خاندان فلان در روایت مورد بحث که فرمود: «تا زمانیکه خاندان فلان بر مسند حکم باشند، تا اینکه فرمانروایی آنان منقرض شود، با تمام شدن آن خداوند آن را بر مردی از اهل بیت قرار می‌دهد» حکام ظالم و ستم‌پیشه، غیر از بنی‌عباس است که سید موعود، بعد از آنان ظاهر می‌شود و قبل از ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام، با دالت حکمرانی می‌کند.

اما لفظ «آنگاه، آن مرد تنومند کوتاه اندام که دارای علامات خال بر صورت و دو نشانه دیگر بر پوست بدن دارد، پیشوایی است عادل» حکایت از این دارد، بعد از آن سید کسی خواهد آمد که مفهوم آن این است که آن شخص حضرت مهدی، علیه‌السلام، است و هم اوست که دارای این نشانه‌هاست، چنانکه در اوصاف حضرت آمده است. اما صفت «مرد تنومند کوتاه قد» بر آن حضرت تطبیق نمی‌کند. زیرا در مجموعه روایات، آن حضرت بلند قامت و موزون یاد شده است، بعید نیست که یک بخش و یا بیشتر از این روایت، در اثر نقل سید بن طاوس و یا دیگری از راویان، افتاده باشد. و این مرد تنومند و کوتاه



اندام، بعد از سید مورد نظر می‌آید و برخی از صفات دیگرش از روایت افتاده است، بدین سان نمی‌توانیم در اتصال زمان این سید مورد نظر را به زمان ظهور حضرت مهدی، علیه‌السلام، از این روایت استفاده کنیم.

پی نوشتها:

۱. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۶۳.
۲. ابن حماد المروزی، الو عبدالله نعیم، الفتن، (نسخه خطی)، ص ۸۴ و قریب به همین مضمون در ص ۷۴.
۳. المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۲۱۰.
۴. المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۲۳۲.
۵. روایت صحیح آن است که تمام راویان آن ثقه و مورد اعتماد باشند.
۶. المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۲۵۲، به نقل از: ابونعیم الاصبهانی، احمد، الاربعون فی المهدی.
۷. متواتر، خبری است که راویان آن به حدی برسد که عادتاً محال است اهل کذب باشند و این در همه طبقات راویان باید ثابت باشد.
۸. المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۲۶۹.
۹. همان، ص ۲۳۴.